

سال صلح: ۵



صدای نوع بشر داده و شرکت انتشارات آر. پایپر به چاپ آن همت کرده است گزینۀ نامه‌هایی است که از همه نقاط جهان که از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ توسط مردان و زنانی نوشته شده است که جهانشان را بر اثر دومین جنگ جهانی از دست دادند.

تا کاشی ناگای، استاد دانشکده پزشکی ناگازاکی، به سال ۱۹۵۱ در جهل و سه سالگی در گذشت. مرگ وی به علت عوارض بمب اتم بود که در سال ۱۹۴۵ شهرش را نابود کرد. گزارش عینی وی برگرفته از کتابی است که در سال ۱۹۶۱ در جمهوری فدرال آلمان منتشر شده است. این کتاب که هانس والتر بر بدن عنوان

نامه‌ای از ناگازاکی

نوشته تاگاشی ناگای

حمله شدید بیماری اتمی دچار شدم و ناچار از کار پزشکی یکسره دست کشیدم. آن دسته از ما که از بیماران صدمه دیدیم به هیچ وجه تصویری از بمب اتمی نداشتیم. خود من هر چند درست زیر ابر قارچ بودم، هرگز یک لحظه هم فکر نمی‌کردم که این بمب چنین توفانی به پا می‌کند. فکر می‌کردم مثلاً بمب بزرگتری است. اما وقتی که ابر آرام آرام گسترده شد و آفتاب — که کاملاً محو شده بود — دوباره اندک اندک از ابر بیرون آمد و آن قدر روشن شد که بتوانم چیزی ببینم، دوروبرم را نگاه کردم و گفتم: «دنیا به آخر رسیده است.» بقیه مردم دنیا با وحشت فریاد زدند: «بمب اتمی دیگر نباید به کار برده شود.»

و با این همه، می‌شنوم که بعضیها فکر نمی‌کنند که این بمب این قدر وحشتناک باشد و نباید هرگز در هیچ شرایطی به کار برده شود. اینها می‌گویند: «یک شهر هرگز سراسر نابود نمی‌شود... همیشه عده‌ای زنده می‌مانند... رادبو اکتیویته به موقع ناپدید می‌شود... بمب اتمی هم یک سلاح تازه است، منتها مؤثرتر از هر سلاحی که پیش از این به کار برده شده است...» مؤثرتر... این افرادی که این طور درباره بمب اتمی حرف می‌زنند درباره اش چه می‌دانند؟

نوامبر ۱۹۷۵

می‌کردم، ویرانه‌های خانه‌ام را می‌توانستم ببینم. از اورا کا هیچ باقی نماند مگر تل بزرگی از خاکستر سفید. در روشنائی زلال صبح به هر کجا که نگاه می‌کردی هیچ جنبه‌ای نمی‌دید. دانشکده محبوب و همه دانشجویانی را که آن قدر دلبسته‌شان بودم غرق در تابش شعله‌ها دیده بودم. همسرم دیگر چیزی نبود مگر توده کوچکی از استخوانهای زغال شده که یک به یک از ویرانه‌های خانه‌مان جمع می‌کردم. آنچه از او باقی ماند وزنی بیش از یک بسته پستی نداشت.

در مورد من، «بیماری اتمی» عوارض خود را به دقیقترین صورتش بر ناخوشی کهنه‌ای که ناشی از تحقیقاتم در زمینه اشعه ایکس بود افزود. این بیماری، همراه با جراحت طرف راستم، مرا کاملاً از پا انداخت. از بخت خوش، دو فرزندمان نزد مادر بزرگشان به مناطق کوهستانی فرستاده شدند و از این رو سالم و درامان ماندند.

پیش از این هرگز وظیفه خود را در مقام یک اهل علم به این سنگینی حس نکرده بودم. در حالی که به چو بدست تکیه می‌کردم و بدنم از زخم پوشیده شده بود (و این مسئله مانع حرکت من می‌شد)، با تقلای فراوان از کوه‌های بالا می‌رفتم و از رودها می‌گذشتم تا به دپسدن مریضه‌هایم بروم. دو ماه به این کار ادامه دادم. سپس به

درست بعد از آن که بمب منفجر شد عکس العمل آنهایی که هنوز می‌توانستند حرکت کنند آن بود که یا در همان جایی که در زمان انفجار بودند بمانند یا بیدرنگ فرار کنند. آنهایی که در جای خود ماندند — برای کمک به دوستان مجروح یا برای تلاش در حفظ آپارتمان، دفتر کار یا کارخانه خود — در شعله‌های آتش سوختند و همراه با آنهایی که می‌خواستند نجاتشان دهند جان دادند. وقتی که آتش خیلی نزدیک شد به بالای تپه نزدیک بیمارستانمان پناه بردیم. از این راه من و همسایگانم از مرگ که سر مویی با ما فاصله داشت گریختیم.

در گوشه و کنار به برخی از دانشجویان پزشکی که بر زمین افتاده بودند برخوردیم، و آنها را از زمین برداشتیم و کمی دورتر به بالای تپه، دور از شعله‌رس آتش، منتقل کردیم. تمام وقت به آنها که دوروبرم بودند اصرار می‌کردم که سریعتر حرکت کنند.

من از ناحیه شقیقه راست زخم برداشته بودم و خون بسیار از من می‌رفت. عاقبت از هوش رفتم. وقتی به هوش آمدم، متوجه شدم که روی علف و زیر ابر اتمی افتاده‌ام. درد ناشی از زخم سخت عذاب می‌داد و برای آنکه بر این درد غلبه کنم ناچار بودم دندانهایم را به هم فشار دهم. آن وقت به فکر زخم افتادم. به خودم گفتم اگر تا حالا زنده مانده بود به من می‌پیوست.

روز بعد، وقتی از تپه پشت در مانگاه به پایین نگاه

مدیران مسؤول ماهنامه در زبانهای مختلف:

انگلیسی: روی سالکن و کارولین لارنس (پاریس) — فرانسوی: آن لوک وندا العازن (پاریس) — اسپانیایی: فرانسیسکو اسراندز سانتوس (پاریس) — روسی: نیکلای کوزنتسوف (پاریس) — عربی: عبدالرشید الصادق محمودی (پاریس) — بریل: فردریک پاتر (پاریس) — آلمانی: ورنر مرکلی (برن) — ژاپنی: می‌یوشیرو کوچیما (توکیو) — ایتالیایی: ماریو گویدونی (رم) — هندی: رام پوتاما (دهلی) — تامیل: م. محمد مصطفی (مدرس) — عبری: الکساندر برویدو (تل‌آویو) — هلندی: بل‌مورن (آنورس) — پرتغالی: بندیکتو سیلوا (ریسودونیرو) — ترکی: مفرالبلگازر (استانبول) — اردو: حکیم محمد سعید (کراچی) — کاتالان: خوان کاره‌راس‌ای‌سارتنی (سارسلون) — مسالزایی: عزیزه حمزه (کوالالمپور) — کروی: بیک سیونگ جیل (ستول) — سواحلی: دومینورتا بیسیوا (دارالاسلام) — کروات: صربی، مقدونی، صرب — کرواتی و اسلوانی: بوزیدار برکویچ (بسلگراد) — چینی: شن‌گوفن (پکن) — بلغاری: گوران گوتف (صوفیه) — یونانی: نیکلاس یا باکیورگیو (آتن) — سیلانی: س. ج. سوماناتسکرا باندا (کولومبو) — فنلاندی: مارجانا اوسکسانن (هلسینکی) — سوئدی: لیناسونزن (استکهلم) — یاساک: گوروتزلا راناگا (سان‌سباستیان) — تسای: ساویتری سوانساتهیت (بانکوک).

پیام یونسکو ماهانه منتشر می‌شود

نقل مطالب و تصاویر پیام به شرط ذکر نام نویسنده، نام و تاریخ مجله آزاد است، مگر آنکه مطلب یا عکسی با عبارت «نقل منوع» از این قاعده مستثنی شده باشد. از نشریاتی که از مطالب یا عکس‌های پیام یونسکو استفاده می‌کنند خواهشمند است سه نسخه از آن نشریه را به دفتر مجله ارسال دارند.

مقالاتی که نام نویسنده دارند مبین عقیده مؤلف هستند و لزوماً عقیده یونسکو یا مسئولین پیام را منعکس نمی‌نمایند، همچنین مرزهای مشخص شده در نقشه‌ها، نظر رسمی یونسکو یا سازمان ملل نمی‌باشد.

تصاویر، شرح تصاویر و عناوین مجله توسط کارکنان پیام تهیه می‌گردد.

کلیه مکاتبات باید خطاب به سردبیر در پاریس صورت پذیرد.

شرایط آبونمان

علاقتمندانی که مایلند در زمرة مشترکین «پیام یونسکو» قرار گیرند با مراجعه به کلیه شعب بانک ملی در سراسر کشور می‌توانند مبلغ اشتراک سالانه را به حساب جاری شماره ۲۹۲۳۶ نزد بانک ملی ایران شعبه دانشگاه تهران واریز نموده و رسید آنرا با ذکر نام و آدرس خود به دفتر مجله پیام در تهران ارسال دارند.

اشتراک سالانه داخلی ۱۱۰۰ ریال
اشتراک سالانه خارجی ۱۵۰۰ ریال

چاپ: شرکت افست (چاپخانه ۱۷ شهرویر)